

مفهوم هنر آفریقا

■ آفریقایی‌ها هنر را بیشتر
وسیله‌ای برای ارتباط با نیروهای
ماوراء طبیعی می‌دانند.

● تازه در همین دهه‌های اخیر بود که جهان به اهمیت هنر آفریقا پی برد. حتی در اوایل سدهٔ کنونی، فقط چند تنی از هنرمندان کنجکاو—بیشتر، نقاشان—در موزه‌های مردم شناسی غرب با این هنر آشنا شدند و از آن الهام گرفتند. اما اینروزها، در تمام موزه‌ها و نمایشگاه‌های هنری معتبر جهان، دست چینی از نمونه‌های برجستهٔ هنر آفریقا جای ثابتی دارد. بشر امروز به راه‌های تازه‌ای برای نگرستن به اشیاء و به معیارهای تازه دست یافته است. ما دیگر هنر را با آرمان زیبایی یونانی یا با تطبیق آن با زندگی واقعی ارزیابی نمی‌کنیم. اولین چیزی که امروز ما می‌خواهیم، بیان ایده‌های درونی به یک شکل متقاعد کننده—از نظر هنری—است. هنرمندان آفریقایی از دیر باز همین کار را انجام می‌دادند.

برای یک آفریقایی که کاملاً در سنت قبیله‌ای باستانی‌اش محصور باشد تقلید از طبیعت موردی ندارد—حتی اگر مشاهده‌گر بسیار دقیقی هم باشد. از نظر او، ارائهٔ عین به عین هیأت انسان نادرست است، چون این هیأت نه از زندگی بهره دارد، نه از زیبایی. این آفریقایی می‌کوشد شکل جدید و تصویر معقولی از موجودات ماوراء طبیعی بسازد: سعی می‌کند چیزی

لاهوتی و آن جهانی خلق کند.

اگر بخواهیم درک درستی از یک تمدن بیگانه بدست آوریم، باید پوستهٔ ظاهری واقعیت‌ها را بشکافیم و با نگاهی عمیق هنر آن را بررسی کنیم. نمودار فرهنگی آفریقای امروز بسیار پیچیده است و باز نمودن آن دشوار، و سرچشمه‌های آن به دورهٔ ماقبل تاریخ مکتوب می‌رسد: روایت‌هایی که به تحقیقات متکی نیستند مورد تردیدند. نظریه‌های مختلف در مواجهه با واقعیتی پیچیده و پویا درهم می‌شکنند. آنچه احتمالاً در مورد یک دهکده صدق می‌کند، در مورد دهکدهٔ دیگر چه بسا کاملاً اشتباه است. از اینرو خواننده باید توجه داشته باشد که هیچ نظریه‌ای قطعی نیست و فراموش نکنند که در آفریقا هم مثل هر جای دیگری قاعدهٔ بدون استثنا وجود ندارد.

ساکنان شمال قارهٔ آفریقا، در کنارهٔ دریای مدیترانه، اکثراً سفید پوست‌اند و از آنجا که فرهنگ اسلامی دارند به پیکره‌سازی نپرداخته‌اند. در مورد نژادهای سیاه، باید میان سیاهان اصیل و نژادهای حبشی و حامی فرق گذاشت. حامی‌ها—که بلند قد و باریک و خوش اندام‌اند در استپ‌ها ساکن‌اند. گله‌داری می‌کنند و با کوچ‌نشینی روزگار می‌گذرانند. آنان به کشاورزی یا کارهای دستی نمی‌پردازند و طبعاً به اقتضای طرز زندگی شان که ایجاب می‌کرده به حداقل وسایل خانگی بسنده کنند، نمی‌توانسته‌اند به پیکره‌سازی روی بیاورند. ولی در تزیین جامه‌ها، ظروف و اسلحه‌ها بد طولایی داشتند.

سیاهانی که به کشاورزی و کار دستی می‌پرداختند به چهار گروه اصلی تقسیم می‌شوند:

۱—سودانی‌های سودان غربی و کشورهای همسایه.

۲—بانتوهای نواحی جنوبی و شرقی قاره و کنگو.

۳—نیل‌نشین‌های سودان شرقی که با نژاد حبشی مخلوط شده‌اند.

۴—پالنگریدها، سیاهان جنگل‌های استوایی، که با پیگمه‌ها زندگی می‌کنند.

پیگمه‌ها (کوتوله‌ها) مانند بوشمن‌های صحراهای آفریقای جنوبی، از نژاد سیاه نیستند، اما در واقع بدوی‌های آفریقا بشمار می‌روند و در مرحله شکار باقی مانده‌اند و پیکره‌سازی نمی‌کنند. اما از بوشمن‌ها کنده‌کاری‌هایی روی سنگ از ماقبل تاریخ باقی مانده است.

بهترین آثار هنرهای تجسمی بیش از همه در میان مردم کشاورز بخش غربی قاره، از سنگال و سودان غربی گرفته تا کشورهای ساحل اقیانوس اطلس و کنگو و کناره‌های رودخانه‌ی راووما، تولید شده است. در مناطقی که بجای استپ‌های خشک دشت‌های حاصلخیز وجود دارد و در اعماق جنگل‌های استوایی، سودانی‌ها و بانتوها روزگاری گذرانند و مردگان‌شان را دفن می‌کردند. چون در همانجا که مردگان‌شان را دفن می‌کردند می‌زیستند، اعتقاد عظیمی به اسلاف خود و ارواح آنان داشتند و این اعتقاد به حدی بود که می‌توانست در مقابل نفوذ فرهنگ‌های بیگانه مقاومت کند.

این دشت‌ها نه تنها دلخواه‌ترین شرایط زندگی را داشتند، بلکه چون پهنه‌هایی باز و قابل دسترسی بودند، در معرض مهاجرت‌های جدید و افکار جدید نیز قرار می‌گرفتند. در طول هزاران سال، سیاهان افکار و اعتقاداتی را از خارج پذیرفته‌اند؛ افکار جدید را با زندگی خود عجین کرده‌اند و آنها را برای ایجاد فرهنگی والا تر بکار برده‌اند.

تاریخ آفریقای سیاه، که در گزارش‌های کهن، سفرنامه‌ها، و کشفیات باستان‌شناسی بدست ما رسیده، به ما می‌آموزد که در آفریقا همیشه کوچ‌های عظیم صورت گرفته است. امروز دیگر روشن شده است که گروه‌هایی از غیرسیاهان از نواحی ساحل مدیترانه، آسیای صغیر، بین‌النهرین، ایران، مصر و عربستان به آفریقا آمده‌اند، در طول رودخانه‌های بزرگ حرکت کرده و به عمق آفریقا راه یافته‌اند.

مهم‌ترین عامل مؤثر در توسعه تمدن‌های سیاهان بدون تردید از طریق دره نیل فرا رسیده است. گسترش

فرهنگ عصر فلز در آفریقای سیاه و سلطنت همراه با آن از خاورمیانه نشأت یافته است. قلمروی پادشاهی نوبیایی‌ها و کوش‌های باستانی، در دره نیل، واسطه‌های عمده فرهنگی بودند. از همان هزاره اول قبل از میلاد، کوش حکومت قدرتمندی بود و حتی بیست و پنجمین سلسله حاکم بر مصر بشمار می‌رفت (۷۵۱ تا ۶۵۶ قبل از میلاد). اولین پایتخت مهم آن ناپاتا و دومین— از ۴۴۰ قبل از میلاد به بعد— مروئه بود. مروئه بخاطر موقعیت مناسبی که داشت— بر سر راه‌های کاروان رو بود— و صنعت پیشرفته پارچه‌بافی و فلزکاری‌اش به ثروت و عظمت دست یافت. حاکمان کوش خودشان را در شکوه و جلال مصر باستان محصور می‌کردند. اینجا همه نژادهای خاورمیانه باستانی باهم مخلوط می‌شدند. بویژه نفوذ فرهنگ‌های یونانی، رومی، بیزانسی و ایرانی چشمگیر بود. در حدود سده چهارم میلادی، قدرت مروئه بوسیله اولین پادشاه مسیحی حبشه درهم شکست و مردم کمی پس از آن به مسیحیت گرویدند.

احتمال قوی وجود دارد که پس از آشوب‌ها و انقلاب‌های سیاسی، هیأت‌های حاکمه شکست خورده پادشاهان، مقامات رسمی و... از ناپاتا و مروئه به آفریقای سیاه گریخته باشند. هرچند، گواهی از مسیر حرکت آنان در دست نیست، ردپای نفوذ فرهنگی آنان در قلمروهای پادشاهی آفریقای سیاه غیرقابل انکار است. یکی از راه‌هایی که اصحاب فرمانروایی‌های مذکور پیموده‌اند، از دره نیل به سودان و از حبشه به آفریقای جنوب شرقی منتهی می‌شد. شاهد این واقعیت را در ویرانه‌های زیمبابوه و پادشاهی منوموتاپا می‌توان یافت. راه دیگری در طول رودخانه اویانگی از راه اول منشعب می‌شد و به کنگو می‌رفت. مهاجرت بسوی غرب از طریق سودان مرکزی، از یکطرف از طریق سودان غربی به کشورهای ساحل اقیانوس اطلس می‌رفت و از طرف دیگر به دریاچه چاد و از کناره رودخانه بنو، به نیجریه سفلی می‌رسید و تا چمنزارهای کامرون هم ادامه

■ اگر بپیکره سرشار از قدرت
باشد، واسطه‌ای خواهد بود برای
فراوانی، ثروت و تبرک فرزندان و
راهنمایی‌های مفید.

■ اگر بخواهیم درک درستی از
یک تمدن بیگانه بدست آوریم، باید
پوسته ظاهری واقعیت را بشکافیم و با
نگاهی عمیق هنر آنرا بررسی کنیم.



می یافت.

تحمیل می کردند و دولت‌هایی با تمایزات طبقاتی آشکار بوجود می آوردند؛ جهان‌بینی پیشین را بکلی تغییر می دادند و دستاوردهای فنی پیشرفته‌تری عرضه می کردند. این روند بیشتر بصورتی صلح آمیز انجام می گرفت. در اسطوره‌های سیاهان، فاتحان همچون خدایان و قهرمانان و آورندگان فنون و عناصر فرهنگی ظاهر می شوند.

درجه تسلیم سیاهان به نفوذ خارجی متفاوت بود. بدون شک بسیاری چیزها اصلاً پذیرفته نمی شد، یا پس از مدتی از یادها می رفت. اما آنجا که سیاهان می توانستند نفوذ خارجی را بپذیرند، بکارش گیرند و از آن خودشان سازند، استانده زندگی شان بطور قابل توجهی بالا می رفت.

بهبود کشاورزی و بکار بردن فلز به آنان امکان داد بر محیط پیرامونشان تسلط بیشتری داشته باشند. قوانین خاص زندگی در جامعه‌ای با تمایزات آشکار اجتماعی به آنان امکان داد قدرت سیاسی بیشتری بهم بزنند، و تجارت فعال برایشان ثروت و توانایی به همراه آورد. از سده شانزدهم به بعد، تماس با اروپای غربی آغاز شد. سفرها و رفت و آمد آموزگاران و صنعتگران و پیام‌گزاران و نیز بازرگانی و ثروت سهم بسزایی در توسعه تمدن آفریقایی داشت. اما در حوزه هنر، حضور اروپاییان تقریباً هیچ ردپایی بجا نگذاشت. علت این که زمان درازی طول کشید تا اروپاییان توانستند به آفریقا راه یابند این بود که قدرت دولت‌های آفریقای غربی ابهت عظیمی داشت.

تاریخ چنین می گوید که آفریقای سیاه همواره دستخوش جنگ‌ها، فتوحات جاه طلبانه، برده دزدی‌ها، زدوخورد‌های ناشی از تعصب مذهبی و خصومت‌های بی‌پایان قبیله‌ای بوده است. این حوادث قبایل را از موطن خود می راند و باهم درمی آمیخت. بسیاری از قبایل از صحراهای گسترده بسوی کوهستان‌ها یا نواحی جنگلی کوچ کردند تا بهتر بتوانند از خودشان دفاع کنند. در جنگل هم آنان با خطرات تازه‌تری مواجه بودند، اما با تلاش جانفرسا موفق شدند جایی برای

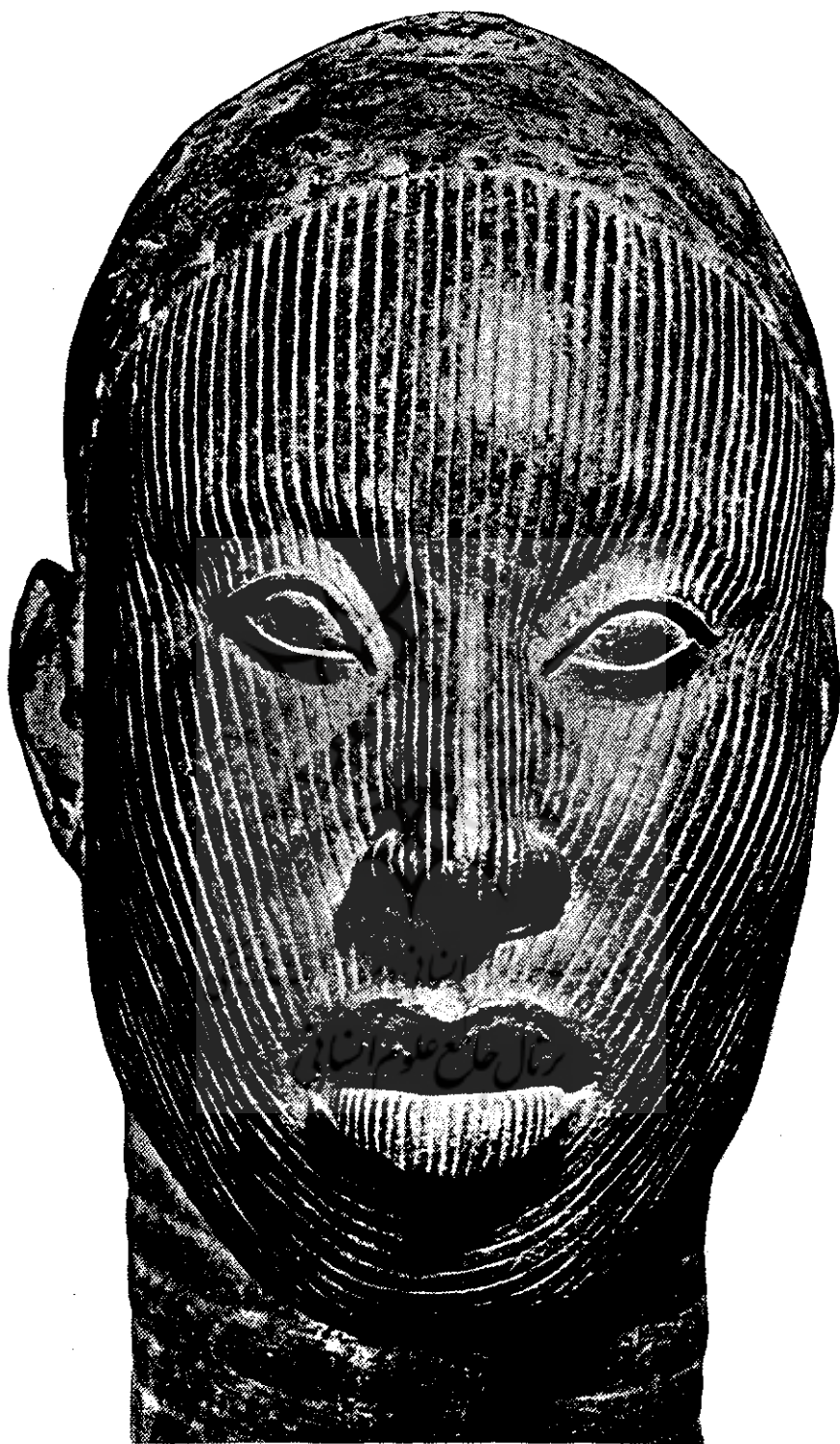
الگوی پادشاهی‌هایی که از طریق نفوذ مهاجران - که هم از نظر فکری و هم از نظر فنی برتر بودند - تأسیس شد، همان سلطنت ناپاتا - مروئه و مصر بود، با همان رسم و راه درباری - هرچند، در جزئیات امر تفاوت‌هایی با آنها داشت. مثلاً، چیزی که در همه آنها مشترک بود مراسم کشتن پادشاه بود؛ پادشاه، که تجسم خداوند قلمداد می شد، همین که نیروی جسمانی اش به تحلیل می رفت باید می مرد، چون سلامت او با برکت مُلک برابر بود. مرگ پادشاه تا مدت زیادی مسکوت گذاشته می شد و بسیاری از ندیمان او باید همراه با او می مردند. پادشاه در طول زندگی اش چهره اش را به مردم نمی نمود و هیچکس نباید او را در حال غذا خوردن می دید. او را با ماه و رمه در ارتباط می دانستند.

نشانه‌های عظمت، مثل تاج و تخت، ریش مصنوعی، شنل‌هایی از پوست شیر و پلنگ، مشترک بود و نیز مواردی از قبیل ازدواج خواهر با برادر در دربار و مقام برجسته مادر شاه. بسیاری از این رسوم آنقدر غیر عادی بودند که برقرار بودن آنها نمی‌تواند تصادفی باشد، بلکه نشانه‌ای است از پیوندهای مشخص و سرچشمه تاریخی مشترک.

در جریان مهاجرت بانو‌ها، در حوالی سال ۳۰۰ میلادی، تمدن عصر فلز به جنوب آفریقا رفت. اما بطور کلی، عصر فلز در نیمه اول هزاره دوم میلادی در غرب آفریقا به توسعه کامل رسید.

علاوه بر تمدن عصر فلز، عوامل نفوذی دیگری هم در عهد کهن وجود داشتند. شمال آفریقا و منتهی‌الیه جنوبی عربستان منابع مهمی در پیشرفت تمدن آفریقا بودند. کارتاژ و دولت‌های بربر هم پیمانش، از طریق راه‌های کاروانی صحرا، عناصر فرهنگی بیگانه را از حوزه دریای مدیترانه به سرزمین سیاهان می آوردند، و فرهنگ جنوب عربستان، نقش عمده‌ای در شکل گرفتن پادشاهی حبشه داشت.

گروه‌های مهاجر، که معمولاً کوچک و از نظر فکری پیشرفته بودند، خودشان را بعنوان ارباب برسیاهان



ساختن خانه‌هاشان بیابند. در تجرد و تنگنای این اماکن دور افتاده بود که توانستند بسیاری از جنبه‌های سنت خود را حفظ کنند.

آفریقایی‌ها هنر را بیشتر وسیله‌ای برای ارتباط با نیروهای ماوراء طبیعی می‌دانند. هنر به آنان کمک می‌کند که بر خطرات محیط غلبه کنند. هنر تجلی مذهب آفریقایی است. سیاهان عموماً به یک نیروی جهانی حیات باور دارند که خدای آفرینشگر به دنیا ارزانی داشته است. نیرویی که به همه مخلوقات، اعم از انسان، حیوان، گیاه و سنگ، زندگی می‌بخشد. حتی مردگان هم نیروی حیات خود را حفظ می‌کند. قدرت ایزدی در نمودهای مستقل بعنوان «پسران خدا» جلوه‌گر است؛ ولی در هیأت پدر و مادر اجدادی قبیله و قهرمانان بزرگ اسطوره‌های قبیله نیز حضور دارد. این نیروی خلاقه هم در عناصر طبیعت نهفته است و هم در حیوانات وحشی — که با آن آمیختگی ویژه‌ای دارند.

آفریقاییان این نیروی حیات را چیز پویایی می‌دانند که می‌توان آن را به زیرسلطه درآورد و بمقدار زیاد ذخیره کرد. این کار با کردارنیک و قربانی کردن صورت می‌گیرد؛ در حالی که گناه نیروی حیات را باز می‌گیرد و بدبختی با خود می‌آورد. بیماری، آتش سوزی، جنگ و مرگ زود رس نتایج اعمال زشت — مثل دروغ گفتن، حيله گری، دزدی و تجاوز — قلمداد می‌شود. جامعه دهکده همه تلاش‌هایش را برای حفظ نظم مقدس، که همان سعادت جامعه است، بکار می‌گیرد — با مراسم جادویی، افسون‌ها و قربانی‌ها. همه کس در قبال آبادی یا ویرانی دهکده‌اش مسوولیت دارد و در نتیجه، مراسم جادویی برای زندگی قبیله اهمیت عظیمی دارد. آفریقایی، با دلبستگی واقعی و التزام درونی، خودش را زیر حمایت نیروهای ایزدی قرار می‌دهد.

هر مرحله تازه‌ای از زندگی انسان‌ها همراه با مراسم جادویی آغاز می‌شود. این مراسم در اثنای مرگ طولانی‌تر و پرآب و تاب‌تر است، چون مرگ بویژه بیش از هر مرحله دیگری با خطر و گناه توأم است. آفریقاییان



از ارواح مردگان می ترسند، چون عقیده دارند که روح کسی که در جریان زندگی به اوستم روا داشته شده، هنگام مرگ از بند زها می شود و انتقام می گیرد. در جریان مراسم خاک سپاری، می کوشند از رفت و آمد مرموز ارواح رفتگان جلوگیری کنند و در همان حال، ارواحی را که برای تسکین و یاری می توان به آنها رو آورد طلب می کنند.

«نیاما» یا نیروی انتقام گیرنده جانوران وحشی که کشته شده اند، با اشکال مختلف، چه بصورت روح و چه بصورت نوعی گرگ - انسان، انسان ها را تعقیب می کند؛ و از این بدبختی هم باید با اعمال جادویی مصون ماند.

مسئولیت درک عملیات نیروهایی که از قدرت ایزدی نشأت می گیرند و تسلط بر آنها بگونه ای معنی دار، بمعده جادوگریا پزشک است. پزشک، چنان که در اخبار مشهور مربوط به آفریقا شنیده می شود، شارلاتان نیست، بلکه شخصی است که بخاطر دریافت و هوش و ویژه اش به این کار گمارده شده است. پزشک یک دوره طولانی تعلیم را پشت سر می گذارد، درباره وسایلی عملی معالجه مطالعه می کند و تأثیر گیاهان و مواد معدنی را می آزماید. همچون روان شناسی متبحر، می داند که از شیوه های خود چگونه بشکلی متقاعد کننده استفاده کند و هیبتی مرموز و حتی وهم انگیز برای خود می سازد. به این منظور، تجربه ای را که در آداب سنتی دارد بکار می گیرد - تجربه ای که به او می آموزد با ارواحی که نیروی حیات را تحت الشعاع قرار می دهند یا تهدید می کنند چگونه رفتار کند. پزشک در مورد هر موقعیتی از زندگی دستورالعملی خاص دارد، و اعتقاد به مؤثر بودن آن اطمینان بخش است و ترس را زایل می کند - دست کم، تا وقتی که نشانه های تازه خطر، بکار رفتن افسون بیشتری را طلب نکند. از طرف دیگر، جادوگر، چون هر کس که متکلی داشته باشد به او رو می آورد، از همه مسائل دهکده آگاه است. به این ترتیب، دانش و قدرت کافی برای رهنمود دادن و یاری کردن را دارد. در بسیاری از نقاط آفریقا، یک محفل

سری به جادوگریاری می دهد. این محفل شامل گروهی از مردانی است (محافل سری زنان نادر است) که پس از آزمون ها و مراسم خاص و سوگند رازداری پذیرفته می شوند. این محافل مراسم قربانی کردن را، که از گذشته بیادگار مانده، انجام می دهند، تا به این وسیله از عنایت ارواح محافظ قدرتمند اطمینان حاصل شود و به کمک آنها اعتبار محفل افزوده گردد.

این محافل سری معتبرند. آنها بر اخلاق و حفظ سنت قبیله ای نظارت دارند، که همین بتهنایی نظم مقدس را تضمین می کند؛ آنها برقرار کننده عدالتند و در اردوهای ویژه ای در جنگل به جوانان تلاش زندگی و احترام گذاشتن به عالم ارواح را می آموزند. پایان یافتن این دوره آموزشی، پذیرفته شدن به محفل، و رسیدن از درجه ای به درجه دیگر، هر کدام موضوع جشن جداگانه ای است.

اما آفریقاییان دوست دارند که این ارواح غیر قابل رؤیت تجسم یابند. به این دلیل پیکره می سازند که بوسیله آن به عالم ارواح عنایت بخشند. هیأت بازسازی شده نیاکان و ارواح، نمادهای قدرتمند قهرمانان قبیله یا اولین مادر قبیله، پیوندی میان خدا و انسان برقرار می کند. این پیکره ها باید چنان زیبا باشند که خوشایند روح واقع شوند و او را بر آن دارند که در درون آنها زندگی کند. و اگر به اندازه کافی به درگاه او نیایش شود و به او قربانی داده شود - اولین فرآورده محصول، خون حیوانات، خرس و غیره - به زندگی جامعه راه خواهد یافت. اگر پیکره سرشار از قدرت باشد، واسطه ای خواهد بود برای فراوانی، ثروت و تبرک فرزندان، و راهنمایی های مفیدی خواهد کرد. این ایده ها به گونه های مختلف بیان شده اند. برخی از قبیله ها معتقدند که روح نیاکان تنها در طول اجرای مراسم حضور دارد، و برخی برآنند که روح قبیله تا وقتی که مراسم قربانی نیایش سروقت و بطور منظم انجام گیرد در قالب آن هیأت زندگی می کند. اگر از این بابت نقصانی روی دهد، روح مجزاً می شود و تمام آنچه باقی می ماند یک تکه چوب توخالی است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامع علوم انسانی
۱۳۹۶

همین موضوع در مورد هیأت حیوانات و طلسم‌ها نیز صدق می‌کند. پیکره‌های بزرگ معمولاً متعلق به همه دهکده یا یک خانواده یا یک جامعه‌اند. مرد جادوگر از آنها مراقبت می‌کند و فقط در مراسم مهمی که بخاطر مصلحت عمومی برگزار می‌شود مورد پرستش قرار می‌گیرد. هیأت‌های کوچکتر به اشخاص تعلق دارند و ارواح مراقب فرد بشمار می‌روند. در خانه، آنها را در جای شایسته‌ای قرار می‌دهند و در جشن‌های آیینی ادواری به ستایش آنها می‌پردازند.

طلسم چیزی است که با مواد جادویی غنی شده است و معمولاً شکل نامشخصی دارد و بدست خود پزشک ساخته می‌شود. طلسم شخصی را که به آن رو می‌آورد در همه شرایط و از همه خطرات حفظ می‌کند. اما گاهی می‌توان طلسم‌هایی را یافت که صورت نیاکان مقدس قبیله یا یکی از رهبران سیاسی قدرتمند برآنان نقش بسته است و این طلسم‌ها را می‌توان آثار هنری دانست.

صورتک‌ها به این منظور ساخته می‌شوند که به ارواح مردگان یا ارواح محافظ دهکده یا جامعه قدرت بدهند که به شکلی قابل رؤیت تجلی یابند، یا به این منظور که به اسطوره‌ها جان بدهند. بخاطر نقشی که بعهده دارند، باید تا آنجا که ممکن است غیر واقعی و عجیب و غریب و هولناک باشند—چیزی که هم وجود دارد و هم وجود ندارد، نه انسان است نه حیوان، ولی عناصری از هر دو را جمع است. اشکال حیوانی نماد نیروی جنگل و آب—هر دو—هستند. منشاء صورتک به تصویری در رؤیا برمی‌گردد که هنگام شکل گرفتن آنقدر موثر بوده که بعداً حفظ و بازسازی شده است.

صورتک‌ها را بشکلی می‌سازند که یا تنها چهره را می‌پوشانند و یا مانند کلاه خود تمام سر را. صورتک‌هایی هم هستند که مورد استفاده قرار نمی‌گیرند، بلکه تنها بعنوان اشیاء مقدسی ستایش می‌شوند یا بشکل کوچکتری، بعنوان علامت جوامع و ارواح، بکار می‌روند. جامعه‌ای رنگارنگ سراپای شخصی را که صورتک زده می‌پوشاند.

صورتک‌ها هم، مانند هیأت نیاکان، اشیائی مقدس بشمار می‌روند و با قربانی‌هایی از طرف جادوگر و جامعه نیرومند می‌شوند. آنها غیر قابل تعرض اند و خدشه آوردن به آنها با خطر مرگ همراه است. از همان لحظه که کسی خودش را درون جامعه رنگارنگ و پشت صورتک پنهان می‌سازد، دیگر انسانی با قدرت محدود نیست. او اینک سرشار از قدرتی آسمانی است که همچون جریان برق در سراسر بدنش می‌تپد. رقصنده صورتک‌دار مانند یک روح رفتار می‌کند، با صدایی تغییر یافته سخن می‌گوید و با سنگینی گام برمی‌دارد، و گاهی با چوبدستی و گاهی همراه با ضربان هیجان‌انگیز طبل و دایره و فلوت می‌رقصد و آواز می‌خواند. منظره صورتک‌ها مانند یک نمای نمایشی موثر است که با آن تماشاگر وحشترده هم در تجربه ظاهر شدن ارواح سهیم می‌شود و تحت تأثیر آنها قرار می‌گیرد و داوطلبانه خودش را به آنچه آنها می‌گویند تسلیم می‌کند. این استدراک که قدرت ایزدی را تحمل می‌کنند برآنان که صورتک می‌زنند آنچنان فائق می‌شود که بدون واهمه به هر مبارزه‌ای بانیروهای شیطانی تن در می‌دهند.

سلسله مراتب کاملی از صورتک‌ها وجود دارد، از والاترین «صورتک روح بزرگ» گرفته—که فقط در لحظات حیاتی زندگی قبیله ظاهر می‌شود—تا صورتک‌های کوچکتری که احتمالاً بعنوان قاضی، میانجی، تحصیلدار، پاسبان، ارواح مردگان یا ارواح محافظ اشخاص بکار می‌روند، و صورتک‌هایی که برای شوخی و سرگرمی مورد استفاده قرار می‌گیرند—البته بدون این که از شگفت‌انگیزی دنیای ارواح بطور کلی بدور باشند.

به این ترتیب، صورتک‌ها کارکرد اجتماعی، سیاسی و روانی مهمی دارند که یکی از آنها این است که تنش مردم را بمرور کاهش می‌دهند و ترسشان را تسکین می‌بخشند.

قبیله‌هایی که به کنده کاری علاقه دارند به اشیاء ساخته شده شکل‌های زیبا و موثر می‌دهند—حتی به اشیائی که کاربرد روزانه دارند. با نماد مقدسین،





سوسمار، عقرب و پرندگان بعنوان ناجیان یا نیاکان قبیله ظاهر می‌شوند و یا برای برخورداری از قدرتی که خصیصه ویژه آنهاست: قدرت بدنی با گاو وحشی، فیل، کرگدن و تمساح، عمر طولانی با لاک پشت و آب حیات بخش با ماهی، قورباغه یا مار نشان داده می‌شود. پرنده واسطه‌ای است میان این جهان و جهان ماوراء و میمون دلچک یا داور ارواح مردگان. حتی نماهای مجزا مانند شاخ، دندان، یا چنگال بعنوان نماد بکار برده می‌شوند و جزء نشان دهنده کل است.

هنرپیکره سازی آفریقایی، از زمانی که کشف شده، جذابیت شدیدی برای هنرمندان معاصر داشته است. علت اصلی این جذابیت انتزاعی بودن فوق العاده، بیان مفاهیم غیر مادی در اشکال مشخص، وحدت شکل و قدرت خاص بیان و صراحت آن است. هر مرحله‌ای در توسعه هنر سده ما با آفریقایی سیاه پیوند دارد: کوبیسم یا کونکرتیسم در ساختن پیکره براساس اشکال چار گوش؛ سور رئالیسم در ترکیب عناصری که القا کننده قدرتمند؛ رئالیسم یا اکسپرسیونیسم در ارائه اشکال طبیعی مبالغه آمیز.

هنرمندان همیشه نیاز شدیدی برای بیان مفاهیم معنوی بوسیله شکل احساس می‌کنند. وضع قوانینی که مورد قبول همگان باشد بیهوده است. برای درک مفهوم واقعی هنر باید همه گرایش‌ها و منابع متنوعی را که در طول تاریخ هنر وجود داشته‌اند با دقت و مراقبت کافی مورد مطالعه قرار داد.



نیاکان و اشکال حیوانات بر روی بادبزن‌ها، طبل‌ها، زنگوله‌ها، چنگ‌ها و دایره‌ها، قاشق‌ها و چاقوهای قربانی کشتی، لیوان‌ها و کاسه‌ها، آفریقاییان با نیروهایی که زندگی را محافظت و تقویت می‌کنند ارتباط مداوم می‌یابند.

این البته به این معنا نیست که هر علامت کوچکی محتوای نمادین قدرتمند یکسانی دارد. آفریقاییان هم گاهی، بی آن که به جادو و آیین خدایان فکر کنند، به لذتی که از تزئین می‌برند میدان می‌دهند. در اشکال تزئینی، خودشان را به حیطه نسبتاً کوچکی محدود می‌کنند. نقش‌ها بر روی یک جدول هندسی جا می‌گیرد. مشکل می‌توان گفت که این جدول‌ها مشخصه ویژه‌ای دارند یا نه. و نمی‌توان مطمئن بود که آیا یک خط ضربدری — مثلاً — نماد رعد و برق، آب، مار، بزکوهی یا نیشخند است یا فقط یک عنصر تزئینی است.

اشکال انسانی بدون تردید از تقدم برخوردارند. آنها به نیروها و اسطوره‌های خاص ایزدی شباهت دارند. ناف و اندام تناسلی نشان دهنده تداوم نسل بشر است. ناف بزرگ نشانه آن است که روح قدرتمندی از درون اندام بدررفته. سر بزرگ با چشم‌های از حدقه درآمده و چانه قوی علامت هوش و نیروی اراده زیاد است. دوسر از پشت بهم چسبیده اشاره‌ای است به دوگانگی نیروها. اشکال حیوانی کمیاب تر است. آنها احتمالاً به مفاهیم اساطیری اشارت دارند. حیواناتی مانند بزکوهی،